



روایت زنی که با اعتیاد وایدز دست و پنجه نرم کرد

اما دوباره به زندگی برگشت و حالا مستقل و در مسیر موفقیت است

۵۴

بازگشت از اعماق تاریکی



عکس: فاطمه جاهدی/شهرآرا

زهراموسوی ۳۲ سال پیش به محله شهید بهشتی
پا گذاشت و فعال فرهنگی شد

پیوند با مسجد پنجن^(۴)

۶



با پیگیری شهرآرامحله و همت اداره
خدمات شهری منطقه ۸، راه ورود معتادان
به سرویس بهداشتی بوستان دانش بسته شد
**کور کردن پنجره‌های
ساختمان نیمه‌کاره**

۲

تصمیم کوچکی که
آینده سمیرا طوسی را تغییر داد
بستنی سرنوشت‌ساز

۷

شما می توانید اخبار کوچه و خیابان خود را به شماره ۰۹۱۵۱۰۴۵۹۵۱ در پیام رسان ایتا بفرستید.

شما چه خبر

همدلی کاسبان محله کارگران

هم زمان با ولادت حضرت فاطمه زهرا (س) و گرامیداشت روز مادر، ۱۰ نفر از کاسبان و مغازه داران خیابان موسی بن جعفر در محله کارگران با مشارکت و همراهی یکدیگر، پنجاه پرس نذری پختند و آن را میان اهالی محله توزیع کردند. نمازگزاران مسجد موسی بن جعفر (ع) نیز در این اقدام مشارکت کردند تا فضایی صمیمی و همدلانه در محله ایجاد کنند و جلوه ای از مشارکت رادرمیان کسبه و ساکنان به نمایش بگذارند.



امانت داری راننده خط ۸۶

سمیرا منشادی در میان شلوغی روز مره، آقای فریمانی، راننده خوش برخورد خط ۸۶، با دقت و امانت داری مثال زدنی، مقداری پول و لوازم شخصی یک زائر عراقی را که در اتوبوس جا مانده بود، پیدا کرد و از روی کیفیت مدارک، با شماره تلفن صاحب آن تماس گرفت. برخورد محترمانه و اخلاق مدارانه این راننده که پیش تر نیز برای مسافران خط ۸۶ آشنا بود، فضای صمیمانه ای در اتوبوس ایجاد کرد و لبخند رضایت را بر چهره مسافران نشان داد. خط ۸۶ در مسیر باب الجواد به پایانه زکریا در رفت و آمد است.

دیدار شورای اجتماعی محله کوشش با مادر شهید مشهدی

اعضای شورای اجتماعی محله کوشش در روز میلاد حضرت فاطمه زهرا (س)، به منزل حمیده مشهدی، مادر شهید رضا مشهدی بلبلی، رفتند و روز مادر را به او تبریک گفتند. در این دیدار، مادر شهید به بازگویی خاطراتی از فرزند و نیز برادر شهید خود (جلیل مشهدی) پرداخت و فضایی صمیمی شکل گرفت. شهید رضا مشهدی سال ۶۵ در عملیات کربلای ۵ و شهید جلیل مشهدی سال ۶۲ در سردشت به دست کومله ها به شهادت رسید.



پرچم تیم داژبال خانه هلال محله خلج، بالا رفت

تیم داژبال بانوان خانه هلال محله خلج (قرارگاه تحول و توانمندسازی اجتماع محور ۲۰ محله کشور) موفق شد مقام دوم و عنوان نایب قهرمانی مسابقات داژبال استانی سال ۱۴۰۴ را کسب کند. این موفقیت ارزشمند، حاصل تلاش مستمر، روحیه ورزشکاری، همدلی و پشتکار بانوان ورزشکار تیم و همچنین همراهی مربیان و حامیان آنان است. خانه هلال محله خلج همواره حامی فعالیت های ورزشی و اجتماعی بانوان است و حمایت از این مسیر را با جدیت ادامه خواهد داد.



مطالبات عمرانی، بیشترین درخواست شهروندان منطقه ۷

حوزه فنی و عمران

در این حوزه ۷ تماس از سوی شهروندان به ثبت رسید. آسفالت معبر خاکی در خیابان های شهید ساعی ۳۱، صاحب الزمان (ع) ۱۳ و انتهای ولیعصر ۲۲ در محله طرق، روکش آسفالت در کوچه کوشش ۶۴ و ۶۶، پیاده رو سازی در خیابان سحر، مرمت و بازسازی جدول و کانو خیابان صاحب الزمان (ع) ۲۰ در محله طرق و همچنین تعمیر آسانسور در انتهای خیابان پروین اعتصامی منتهی به بزرگراه سردار شوشتری از درخواست های شهروندان بود.

تعداد پیام های مردمی

۱۷ تماس

حوزه شهرسازی

رسیدگی به تخلفات ساختمانی در کوچه شهید اصلانی ۸، خلج ۱۴، شیرودی ۱۱، همچنین تقبیط عوارض نوسازی جزو ۴ تماس شهروندان در حوزه شهرسازی بود.

سمیرا منشادی این ماه پاسخ گویی ارتباط مردمی ۱۳۷ منطقه ۷ با ماه های گذشته تفاوت داشت. این بار شهرداری منطقه ۷ میزبان کارشناسان ۱۳۷ و اعضای شورای اجتماعی محلات منطقه در دفتر شهردار بود. طی حدود نود دقیقه، رضا دآوری، شهردار منطقه به همراه معاون فنی و اجرایی منطقه، رئیس اداره شهرسازی و مدیر روابط عمومی منطقه، پاسخ گوی درخواست های مردمی بودند. شهروندان منطقه طی ۱۷ تماس تلفنی، موضوعات حوزه عمرانی، خدمات شهری و فضای سبز را با مسئولان در میان گذاشتند.

حوزه خدمات شهری

۲ تماس در حوزه خدمات شهری برقرار شد و شهروندان درخواست جمع آوری و رفت و روب در سبجان ۱۵ و حدفاصل سحر ۴ و ۲ را داشتند.

حوزه فضای سبز

۴ تماس در این حوزه برقرار شد. هرس درختان معبر ساعی یک در محله طرق، نصب آب سردکن، افزایش تعداد آلاچیق و تعویض کف پوش سالن بوستان ریحانه، رسیدگی به فضای سبز و کاشت درختان مناسب اقلیم مشهد در بولوار شهید اصلانی از جمله درخواست های شهروندان در این حوزه بود.

شهرآرامحله پیگیری می کند

شهرآرامحله معضل رفت و روب نامناسب در معبر سبجان ۱۵ و حدفاصل سحر ۴ و ۲ و همچنین نصب آب سردکن در بوستان ریحانه را در هفته های آینده پیگیری خواهد کرد.

استحمام بی‌خانمان‌ها در سرویس بهداشتی

علی‌رمضانی، یکی از کسبه اطراف بوستان، مشکل را چورد دیگری توضیح می‌دهد: چند بار که می‌خواستیم از سرویس استفاده کنیم، وسط روز دیدیم یکی داخل سرویس در حال دوش گرفتن است! خیلی وقت‌ها هم از چند قدم مانده به سرویس، بوی مواد مخدر بیرون می‌زند. اینجا بیشتر شبیه پاتوق معتادان شده تا اینکه سرویس بهداشتی عمومی باشد.

اومی‌گوید: بارها با ۱۳۷ تماس گرفته‌و حتی در باز دیدم مدیران شهری این موضوع را مطرح کرده‌ایم، ولی تاکنون هیچ اقدامی انجام نشده است.

پیشنهاد اهالی برای ایمن‌سازی

مهدی‌نمازی، یکی دیگر از کسبه، راه دیگری را انتخاب کرده است: «ترجیح می‌دهم بروم از سرویس بهداشتی مسجد امام حسن مجتبی (ع) استفاده کنیم، اما مشکل اینجاست که مسجد فقط موقع اقامه نماز باز است. ماکسبه‌ایم؛ از صبح تا شب اینجا بییم و ناچار می‌شویم دوباره به همین سرویس پارک برگردیم.»

نمازی راهکاری هم پیشنهاد می‌دهد: اگر راه ارتباطی بین دیوار ساختمان نیمه‌کاره و سرویس‌ها بسته شود یا برای پنجره‌ها حفاظ بگذارند، دیگر آن‌ها نمی‌توانند از پنجره‌ها وارد سرویس شوند. همین یک تغییر ساده می‌تواند جلو ورودشان را بگیرد.

حل مشکل در کمتر از یک هفته

در پی تماس خبرنگار شهرآرامحله با رئیس اداره فضای سبز، سپس رئیس اداره خدمات شهری شهرداری منطقه ۸ و طرح مشکل ایجاد مزاحمت در اطراف سرویس بهداشتی پارک، مقرر شد از نزدیک بازدید انجام شود.

رئیس اداره خدمات شهری شهرداری منطقه ۸، بعد از بازدید توضیح داد: برای دیوارچینی چند نقطه اطراف سرویس بهداشتی پارک اقدام می‌شود تا از این طریق، مسیر تردد معتادان مسدود شود. همچنین ملک مجاور که از طریق پنجره‌های آن، امکان دسترسی به سرویس بهداشتی وجود دارد، به طور کامل پوشانده خواهد شد.

ابوالقاسم عابدینی افزود: البته در صورت مشاهده دوباره حضور معتادان و ایجاد مزاحمت در پارک یا سرویس‌های بهداشتی، شهروندان می‌توانند موضوع را به شهرداری اطلاع دهند تا این افراد جمع‌آوری و به خانه‌های سبز منتقل شوند.

پیش از چاپ این گزارش، باخبر شدیم که دیوارچینی مورد نظر انجام شده و مشکل مطرح شده در کمتر از یک هفته برطرف شده است.



ترس از ورود، حتی برای یک نیاز ساده

گوشه پارک، چند چشمه سرویس بهداشتی زنانه و مردانه قرار دارد و درست در کنار آن‌ها ساختمان نیمه‌کاره و رها شده با پنجره‌های بدون شیشه دیده می‌شود. پنجره‌های همین ساختمان متروکه، به گفته اهالی، «راه میان‌بر» معتادانی شده که وارد سرویس‌های می‌شوند و بدون هیچ محدودیتی آنجا را پاتوق می‌کنند.

را حله ادهم دوست، که دفتر آژانس مسافرتی اش نزدیک بوستان قرار دارد، می‌گوید: معتادان از همین پنجره‌ها پایین می‌پرند و مستقیم وارد سرویس زنانه می‌شوند. بارها شده است وقتی خواسته‌ایم از سرویس استفاده کنیم، بادیدنشان در گوشه سرویس که مشغول مصرف هستند، آن قدر می‌ترسیم که پشیمان می‌شویم و کلابری می‌گردیم.

او با دست، خانمی را نشان می‌دهد که روی صندلی پارک نشسته است و زیر چشمی ما را می‌پاید: «این خانم بی‌خانمان است و سال‌هاست همین‌جا زندگی می‌کند. سرویس‌ها برایش حکم خانه را دارد. لباس‌هایش را داخل همان سرویس می‌شوید. حالا هم که شب‌ها هوا سرد شده است، در یکی از چشمه‌ها را می‌بندد و شب را آنجا سر می‌کند.»

با پیگیری شهرآرامحله و همت اداره خدمات شهری منطقه ۸ راه ورود معتادان به سرویس بهداشتی بوستان دانش بسته شد

کور کردن پنجره‌های ساختمان نیمه‌کاره

نجمه موسوی زاده | سرویس‌های بهداشتی بوستان دانش، واقع در خیابان آیت... مصباح یزدی، بیش از سه سال است به جای رفع نیاز اهالی و کسبه محله سرشور، برایشان دردسر درست کرده است.

سرویس‌هایی که باید محل رفع نیاز عابریان و کسبه باشد، امروز به مکانی برای استقرار و مصرف مواد مخدر برخی بی‌خانمان‌ها و معتادان تبدیل شده؛ وضعیتی که نه تنها امنیت و آرامش را از ساکنان محله سرشور گرفته، بلکه چهره بوستان را هم ناخوشایند کرده است.

هم قدم



زیباتر شدن منطقه ماباگل‌های نرگس

در راستای ایجاد جلوه‌های بصری دل‌نشین برای شهروندان، عملیات گسترده کاشت ۲۰ هزار پیاز گل نرگس در بوستان‌ها و میادین شاخص منطقه ۸ در حال اجراست. بوستان کوهسنگی، بوستان کوهسار و همچنین میدان منتخب از جمله میدان‌های امام خمینی (ره) از مهم‌ترین نقاطی هستند که زیر کشت گل نرگس قرار می‌گیرند.

«شهربانو» میزبان من و مادرم

کارگاه شاد و خلاقانه «ساخت هدیه برای مادر» با حضور پنجاه کودک در بوستان شهربانو کوهسنگی از طرف معاونت فرهنگی شهرداری منطقه ۸ برگزار شد. مادران به همراه دختران چهار تا هشت سال و پسران چهار تا هفت ساله شان، روز میلاد حضرت فاطمه (س) دور هم جمع شدند و با همکاری یکدیگر دست‌سازه‌ای زیبا درست کردند.

زمین بازی جدید در کوهسنگی

زمین بازی پارک کوهسنگی با رویکرد خلاقانه و تحرک برای جوانان و نوجوانان در حال ساخت است. مساحت زمین ۴ هزار و ۵۰۰ متر مربع شامل فضاهای بازی مختلف از جمله رینگ بازی، زمین تلاش، اسب‌آبی، زمین رشد و مهارت و تعادل است. برآورد هزینه این پروژه ۱۸ میلیارد ریال است و تا بهمن ماه به پایان خواهد رسید.



از مادران خانواده‌های خوش جمعیت در حاشیه المپاد بانوان قدردانی شد

تلاش برای جوانی جمعیت

موسوی زاده | در حاشیه برگزاری المپاد ورزشی آمادگی جسمانی بانوان منطقه ۸ در سالن شهید جهاد مغنیه، معاونت فرهنگی و اجتماعی شهرداری منطقه ۸ بخشی از پویش «مغز بادام» را اجرا و از مادران دارای بیش از دو فرزند تجلیل کرد. در این مراسم از سه مادر جوان نیز قدردانی شد. اجرای طرح مغز بادام از ابتدای تابستان سال جاری در شهرداری آغاز شده است و تا پایان سال ادامه دارد. در این طرح از پدرهایی که در سنین جوانی پدر بزرگ شده‌اند، قدردانی می‌شود. پس از گذشت سه ماه از شروع این طرح بنا شد از بانوانی که از سال ۱۴۰۰ به بعد، بیش از دو فرزند به دنیا آورده‌اند نیز تقدیر شود.





داستان جلد

روایت زنی که با اعتیاد و ایدز دست و پنجه نرم کرد
اما دوباره به زندگی برگشت و حالا مستقل و در مسیر موفقیت است

بازگشت از اعماق تاریکی

سمیرا منشادی - محبوبه فرامرز | بانگاهش اطراف رامی کاود. نگران است. چشمانش دودومی زند. شرط می‌کند نه تنها نامی از او نباشد، بلکه اسم مستعار هم به کار نبریم. تصویرش این است مبادا شباهتی بین آن نام با سرنوشت انسانی دیگر باشد و برای آن فرد درد سردست شود. برای همین او را بانو خطاب می‌کنیم.

او قرار است برایمان درباره سال‌ها اعتیادش بگوید. درباره ابتلایش به اچ‌آی‌وی. قرار است از روزی حرف بزند که با خبر شد تستش مثبت شده است. این بانو حالا زنی مستقل و در مسیر موفقیت است و چند زن زیر دستش کار می‌کنند. او هشت سال پاک‌ی و تولد دوباره‌اش را مدیون افسری است که او را با مواد دستگیر کرد و به کمپ ترک اعتیاد فرستاد. رد اعتیاد را به سختی می‌توان روی صورتش یافت. چشمانش برق می‌زند. خوش‌خنده و بذله‌گوست. اما وقتی از نگاه مردم و بیماری‌اش حرف می‌زند، غم در صورتش می‌دود. او درباره دردهایی که کشیده است، شکایتی ندارد؛ چون معتقد است مقصر عمده آن‌ها خودش است. آنچه باعث شد او اعتیاد را ترک کند و در این سال‌ها پاک بماند، توجه به آینده فرزندانش است. حس مادری باعث شده است سختی‌ها را تاب بیاورد اما آوردن نام فرزندانش، او را به هم بریزد. در طول گفت‌وگو، برای بسیاری از سختی‌هایی که برایمان تعریف می‌کند، صدایش نمی‌لرزد. اما هرگاه نام فرزندانش به میان می‌آید، بغض راه گلویش رامی بندد و صورتش خیس اشک می‌شود.

حس عذاب وجدان به خاطر احتمال انتقال بیماری به فرزندانش، بانو رامی آزاد. او بیماری‌اش را از نزدیکان و اعضای خانواده‌اش پنهان کرده بود؛ زیرا از واکنش‌های ترسید. اما امروز حاضر شده است با «شهرآرام محله» صحبت کند تا شاید حرف‌هایش افرادی را که به درد او گرفتار شده‌اند نجات دهد.

درد روی درد

بانوانگار تصویری از کودکی ندارد و هیچ خاطره‌ای از آن دوره برایش نمانده است به جز ازدواج در سیزده سالگی. او بعد از دواج همراه همسرش از شهری دیگر به مشهد کوچ می‌کند و آرام آرام روی دیگر همسرش رامی بیند. آقا مصرف‌کننده بود و مدام اصرار داشت که بانو هم کنارش بنشیند و با او مواد مصرف کند. بانو چند سالی مقاومت کرد. اما بعد از زایمان سوم، درد زیادی کشید و همین باعث شد همسرش او را قانع کند برای تسکین درد از مواد استفاده کند. چند روز مصرف مداوم، بانو را به مصرف‌کننده دائمی تبدیل کرد. مدتی بعد هر دو مصرف‌کننده بودند و هزینه موادشان هم زیاد شده بود. او می‌گوید: خاطرم هست یک سال زمستان دندان درد داشتم. آن قدر دردم شدید بود که سرم را به دیوار می‌زد. از بی‌پولی پیش دکتري رفتم که گفتند از زان می‌گیرد و دندان‌هایم را می‌کشد. آن دکتر در زیرزمینی بند و بساط داشت. خاطرم هست چندان تمیز و بهداشتی هم نبود. اما چاره‌ای نداشتم. درد امانم را بریده بود. به خانه که برگشتم، وضعم از قبل هم بدتر شده بود. کار به جایی رسید که شب به درمانگاه حضرت ابوالفضل^(ع) در خیابان امام خمینی^(ره) رفتم. آنجا ارویی به من دادند و حال کمی بهتر شد.

به آدم دیگری تبدیل شدم

بحث‌ها و کشمکش‌های این او و همسرش آنقدر زیاد بود که سرانجام به طلاق انجامید و زندگی پانزده ساله او و همسرش پایان یافت. آنچه طلاق را برایش سخت‌تر کرد، جدایی از فرزندانش بود. او شب‌جدایی را این‌گونه توصیف می‌کند: شب سختی بود. با گریه از بچه‌هایم جدا شدم. انگار جانم را از من جدا کردند. آن شب به یک آدم دیگر تبدیل شدم. حالم دست خودم نبود. نمی‌دانستم روی زمین یا آسمان. نمی‌دانستم بدون فرزندم چگونه زندگی کنم.

پس از آن انگار چیزی برای بانو مهم نبود. نه ظاهرش نه حرف مردم. کارتن خوابی، خوابیدن در کوه و زندگی در جنگل برایش اهمیتی نداشت؛ حتی درد خمار می‌قابل تحمل بود. زبیرا درد بزرگ‌تر ندیدن فرزندانش را با گشت و خون حس می‌کرد. یکی از همان روزها، در اوج خمار برای مصرف به خانه‌اش رفت. پاتوق مصرف متعلق به زنی هم سن و سال خودش بود. وقت مصرف با هم هم‌کلام شدند. انگار مهرشان به دل هم نشست. وقتی تریاکش را کشید و می‌خواست برود، زن مانع شد. چون احساس تنهایی می‌کرد از او خواست بماند. بانو با خنده می‌گوید: رفتم دو تا دود بگیرم، نه ماه ماندگار شدم.

آن‌ها با هم کار می‌کردند و روزهایی که بانو بیمار بود، آن زن مانند مادر مراقبش بود. آشنایی با همسر دوم و ازدواج باعث شد بانو از دوستش جدا شود و پاتوق مصرف مواد را ترک کند.

بالآخره دستگیر شدم

پنج سال از طلاقش گذشته بود که با وجود مخالفت خانواده، دوباره ازدواج کرد. بانو و همسرش با دست خالی زندگی‌شان را آغاز کردند. یک قابلمه، دو تا استکان، یک تکه موکت، یک دست رختخواب و... تمام لوازم خانه‌اش را تشکیل می‌داد. تولد فرزند به زندگی او و همسرش رنگ و بوی دوباره‌ای بخشید. با این حال او هنوز یک مادر مصرف‌کننده بود؛ «خاطرم هست دو فرزند پشت سر هم آوردم. یکی از آن‌ها هنوز شیرخواره بود. یک روز مواد در بند و بساطم نبود. حسابی خمار بودم. بچه‌ها را به همسایه سپردم و از خانه زدم بیرون. از دور چشمم به گنبد امام رضا^(ع) افتاد. به خودم گفتم ببین کارت به جایی کشیده که حاضری برای کمی تریاک، بچه‌هایت را آواره کنی و در به در کمی مواد باشی! این چه بلایی بود سر خودت آوردی؟ بعد با خودم فکر کردم چند وقت است به زیارت نرفته‌ام. سرم را انداختم پایین و با خودم عهد کردم تا ترک نکرده‌ام به زیارت نروم. مواد را خریدم. در راه برگشت بودم که مأمورها به من شک کردند و به جرم حمل مواد دستگیر شدم.»

اگر برای موادی که همراهش بود، می‌خواستند او را به دادگاه بفرستند و روانه زندان شود، بانو باید حالا حالاها حبس می‌کشید. انگار برای مصرف طولانی مدت مواد تهیه کرده بود تا لازم نباشد هر روز به دنبال خرید برود. همین موضوع باعث ترسش شد. به گریه افتاد؛ «گریه کردم و به آن خانم افسر گفتم بچه‌هایم کو چک اند و در خانه انتظارم را می‌کشند. انگار دل افسر برایم سوخت. از من پرسید می‌خواهی ترک کنی؟ گفتم بله. او مواد را دور ریخت و باون، من را به کمپ ترک اعتیاد فرستاد.»

دیدار یک دوست قدیمی

در کمپ، بانو چند روزی بیهوش بود. حتی به خاطر ندارد چند روز این اوضاع طول کشیده است. یک بار چشم باز کرد و خود را در سوله‌ای بزرگ میان زنان دیگر دید. دوباره بیهوش شد. اطرافیان، گریه‌ها و بی‌تابی‌های او را به حساب درد و خماری می‌گذاشتند. در حالی که ریشه بی‌تابی او، دل‌تنگی برای ندیدن فرزندان‌ش بود. بعد از چند روز تب و لرز و بدن درد، روزی که چشم باز کرد، همان دوست قدیمی را که ۹ ماه خانه‌اش میهمان بود، بالای سرش دید. بانو می‌گوید: از او پرسیدم چند روز است اینجا هستم. دوستم گفت چهار روز. انگار هر دو هم زمان دستگیر شده و به کمپ منتقل شده بودند؛ دوستم مانند مادری دلسوز، روزهای سخت را برایم آسان کرد. او بعد از ترک از کمپ رفت و تا الان از اوبی خبرم. هر جا هست، خدا پشت و پناهش باشد که در دوستی، چیزی برایم کم نگذاشت.

یک روز پزشک کمپ، وقت دادن دارو، گریه و اضطراب بانو را دید. فهمید دل‌تنگی برای فرزندان، او را آزار می‌دهد. وقتی دکتر فهمید او در سیزده سالگی ازدواج کرده است، سرش را تکان داد و گفت: «آن بچه‌ها چه گناهی داشتند؟ کاش خانه پدرت، عروسک بازی می‌کردی به جای بچه‌داری.» با اصرار بسیار، به او اجازه دادند با همسایه‌اش تماس بگیرد. همسایه خبر داد که همسرش هم به کمپ رفته است و بچه‌ها به مادر بزرگشان سپرده شده‌اند. مادر روزیست و پنج‌دوره ترک، تماس بهزیستی، آرامش او را برهم زد. فردی پشت خط گفت فرزندان‌ش اچ‌آی‌وی دارند. بانو از آن لحظات تلخ این‌طور روایت می‌کند: اول انکار کردم. باور نمی‌شد و به آن‌ها گفتم دروغ می‌گویند. بچه‌ها هم چند ماه است خانه مادر بزرگشان در شهرستان زندگی می‌کنند؛ چرا باید مبتلا باشند! اما آن زن گفت آن‌ها از بدو تولد مبتلا بوده‌اند.

آن زن توضیح داده که همسرش بچه‌ها را از مادرش گرفته و به بهزیستی سپرده و خودش به کمپ رفته است. سپس به بانو اطلاع دادند که باید تست اچ‌آی‌وی بدهد. دنیا برای او تیره شد. تست او نیز مثبت بود و بیماری به بدترین معنا برایش جلوه کرد.

دوباره در کنار هم

تامدتی بین زمین و آسمان معلق بود. مدام فکرمی کرد چطور مبتلا شده است. شاید در زیر زمین آلوده‌دندان پزشکی مبتلا شده، شاید همسرش آلوده بوده و... اما این فکرو خیال‌ها چه فایده‌ای داشت؟ تصمیم گرفت درباره این بیماری اطلاعاتش را بیشتر و به دیگران هم کمک کند تا آگاه شوند. چهار ماه و نیم بعد با عزمی راسخ برای کنترل بیماری و کنار گذاشتن همیشگی مواد از کمپ خارج شد. بانو تعریف می‌کند: به همسرم که او هم پاک بود، گفتم برویم دنبال بچه‌هایمان. همسرم گفت مصرف متادون هم اعتیادآور است؛ بی‌آن را هم ترک کنیم. دو ماه طول کشید تا متادون را هم کنار گذاشتیم و به دنبال فرزندان رفتیم.

بانو همه سختی‌ها را به امید دیدار دوباره فرزندان‌ش تحمل کرد. روزی که قاضی حکم بازگرداندن بچه‌ها را صادر کرد، بانو جانی دوباره گرفت.

خانواده دوباره کنار هم جمع شدند. زندگی هنوز دشوار بود و تا آن زمان اقدام خاصی برای درمان ایدز نشده بود. سرانجام، مشاوره و اوراق‌نقشه کرد که اگر واقعاً مادری دلسوز و مهربان است، باید برای فرزندان‌ش، درمان را آغاز کند. بانو می‌گوید: ترسیده و ناامید بودم. به مشاور گفتم هم من و هم بچه‌هایم میریم. چرا باید دارو مصرف کنیم؟ اما مشاور توضیح داد بیماری با دارو قابل کنترل است و علم پیشرفت کرده است؛ در آینده راه‌های درمانی بهتری نیز ممکن است فراهم شود.

آگاهی، رکن اول برای پیشگیری

امروز همگی اعضای این خانواده دارو مصرف می‌کنند و فرزندان از بیماری و مراقبت‌ها، آگاه شده‌اند. اما بانو از بی‌مهری‌ها دلخور است؛ بارها به او گفته‌اند ایدز بدتر از سرطان است. حتی یک بار وقتی دکتر رفته بود، قبل از معاینه، دکتر از بیماری‌اش آگاه کرد و در کمال تعجب، پزشک او را از مطب بیرون کرد. بانو درباره این رفتارها می‌گوید: وقتی حتی برخی از پزشکان و پرستاران چنین برخوردی دارند، دیگر نمی‌توان از مردم عادی انتظار زیادی داشت. به باور بانو، جامعه به معتادان به چشم بیماران نگاه می‌کند. اما برای ایدز چنین رویکرد انسانی وجود ندارد. بی‌اطلاعی و ناآگاهی باعث شده است بسیاری از خانواده‌ها مبتلایان را طرد کنند، دوستانشان از آن‌ها فاصله بگیرند و کارفرمایان هم آن‌ها را اخراج کنند. او می‌پرسد: آیا ماحق زندگی، کار و معاشرت نداریم؟



۸ سال پاک‌ی و شروع موفقیت

کرونا برای بانو آغازی دوباره بود. شاید کمتر کسی را بتوان یافت که چنین انگیزه و روحیه‌ای داشته باشد. او می‌گوید: خدا وقتی می‌خواهد راحت را هموار کند، خودش همه چیز را ردیف می‌کند. بانو حالا هشت سال است که پاک است. او همین یکی دو ماه پیش، در مهر ماه، تولد دوباره‌اش را جشن گرفته است. امسال پس از سال‌ها، فرزندان‌ش از ازدواج اول را دوباره دید. آن‌ها در جشن تولدش حضور داشتند. او به آرزویش رسید. همیشه دلش می‌خواست هر چهار فرزندش دورش باشند.

بانو در مسیر بازگشت به زندگی، کارهای زیادی انجام داده است؛ از کار در هتل‌ها و نظافت در منازل تا کار در آژانس‌های مسافرتی. اما کرونا برایش فرصتی تازه شد. او در این باره می‌گوید: برای دریافت بسته‌های معیشتی به خانم خیری معرفی شدم. آن زن خیر خشک بار وادویه و عرقیات می‌فروخت. وقتی کنج‌کاوی‌ام را دید و فهمید دنبال کار می‌گردم، بدون ضامن یا وثیقه، نیمی از کالاهای مغازه را به من داد تا برای خودم بفروشم. من هم آن را با سود کمی فروختم و تامدت‌ها همین کار، منبع درآمد شد.

چند شغل را هم زمان اداره می‌کنم

بعد از مدتی کار برای آن زن خیر، او با خبر شد صاحب مغازه‌ای، اجناسش را با قیمت کم می‌فروشد. بانو با همان پس اندازی که داشت آن اجناس را خرید و به دوستان و اقوام فروخت؛ کاری که سود خوبی برایش داشت. در کنار آن، بانو در کلاس‌های انجمن معتادان گمنام (NA) شرکت می‌کرد. او می‌گوید: هر زمان کاری را شوخی گرفتم، جدی شد. دوستی پیشنهاد کرد زرشک و زعفرانش را بفروشم. پذیرفتم. آن هم بدون تجربه. بعد از آزمون و خطا بالاخره کار را به دست گرفتم و حالا بانو ان بسیاری زیر نظر من به بسته بندی و پاک کردن گل و خشک کردن آن مشغول‌اند و از این کار، نان می‌خورند.

یک سال پیش، به اصرار یکی از دوستانش در دوره فشرده مزاج‌شناسی و گیاه‌شناسی شرکت کرد و اکنون منتظر دریافت مدرکش از تهران است. او از این کار لذت می‌برد. امامی داند به دلیل ابتلا به ایدز برای دریافت پروانه کسب، محدودیت‌هایی وجود دارد.

بانو هم زمان چند فعالیت را پیش می‌برد: انرژیش فراوان است و همواره در حال پاسخ دادن به تماس مشتری‌هاست. او می‌گوید: در کنار همه فعالیت‌های اقتصادی‌ام، کسانی که بخواهند ترک کنند و کمک بخواهند، دستشان را می‌گیرم. شاید در این سال‌ها نزدیک به پنجاه نفر را برای ترک به کمپ معرفی کرده‌ام، اما افسوس که نزدیک به نیمی از آن‌ها دوباره مصرف‌کننده شده‌اند.



زهراموسوی ۳۲ سال پیش به محله شهید بهشتی پا گذاشت و فعال فرهنگی شد

پیوند بامسجد پنجن (۴)

مکان نما

ایستگاه اول

نجمه موسوی زاده ۳۲ سال پیش، درست همان زمانی که جواب «بله» را به همسرش گفت، قدم در محله شهید بهشتی گذاشت. زهراموسوی، بانوی پنجاه و پنج ساله، امروز از بانوان فعال فرهنگی و چهره های شناخته شده این محله است؛ زنی که هم خودش در این محدوده رشد کرده است و هم فرزنداناش در این کوچه ها بالیده اند. او خاطرات پررنگی از روزهای آغازین زندگی در این محله دارد.



وقتی دانشجو بودم، دو بچه کوچک داشتم. بعضی روزها برای رفتن به کلاس مجبور می شدم بچه ها را به کسی بسپارم. خانه نزدیکانم دور بود و بردن بچه ها به خانه آن ها سخت. همان موقع همسایه ام باروی باز قبول کرد بچه ها را نگه دارد. مهربانی اش هیچ وقت از یادم نرفته است.

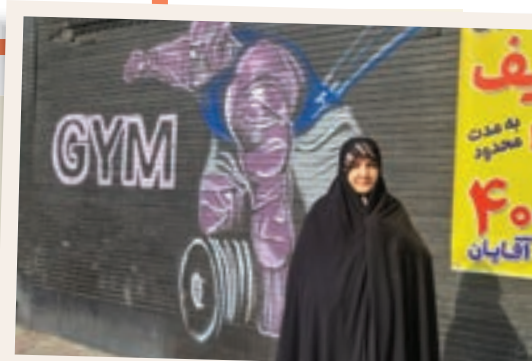
ایستگاه دوم

مادر شهیدان خلیلی بعد از ازدواج همسایه من بود. او که آن زمان مسئول پایگاه بسیج بانوان مسجد پنج تن (۴) واقع در خیابان رودکی ۲۰ بود، به من گفت بیا مسجد. همین دعوت باعث شد مسیرم تغییر کند. حضورم در مسجد پررنگ شد و بعدها مدیر کانون فرهنگی هنری رسالت شدم.



ایستگاه سوم

مدتی در باشگاه ورزشی انتهای خیابان شهید جهان آرا، در رشته های یوگا و بعد بدن سازی ورزش می کردم. بعد از یک آسیب دیدگی، بیلاتس را جایگزین کردم. چند سال بعد، وقتی فهمیدم مربی ورزش بانوان مسجد پنج تن (۴) به دلیل فوت همسرش نمی تواند ادامه بدهد، من جای او را گرفتم و مربی بانوان شدم تا کلاس های ورزشی مسجد تعطیل نشود.



ایستگاه چهارم



ایستگاه پنجم

پایانه اتوبوس زکریا هفت هشت سال پیش بین فروشگاه شهرما و آتش نشانی بود. آن زمان فقط دو خط ۸۲ و ۳۸ در این ایستگاه فعال بود. گاهی برای رفتن به حرم از خط ۸۲ استفاده می کردم. حالا که پایانه را به آن طرف خیابان منتقل کرده اند، فضا بزرگ تر شده و خطوط بیشتری هم اضافه شده است.

ایستگاه ششم



محمدرضا عباسی از کاسبان منصف محله در خیابان جهان آرای ۱۴ است. هر وقت برای تهیه بسته های معیشتی سراغش می رویم، باقیمت خرید، حساب می کند. پنجاه سال است مغازه اش همین جاست و نیازمندان محله را می شناسد و همیشه بانسیه دادن و مبلغی کمتر، کمکشان می کند.

پارک کوهسنگی برایم پراز خاطره است. وقتی بچه ها کوچک بودند، همراه همسایه مان زیرانداز و فلاسک چای و هر خوردنی که در خانه داشتیم، برمی داشتیم و راهی پارک می شدیم. ماگپ می زدیم و بچه ها در فضای پارک توپ بازی می کردند.



عکس: نجمه موسوی زاده / شهرآرامش



تصمیم کوچکی که آینده سمیرا طوسی را تغییر داد

بستنی سرنوشت ساز



صندوق
خاطرات

برگشت. مادرم دوباره او را فرستاد. می گفت بستنی های یک رنگ است و برای پذیرایی از خواستگار قشنگ نمی شود.

● ● حدس درست مادرانه

مهدی، همان پسر مغازه دار، وقتی حمید را دوبار برای خرید بستنی می بیند، موضوع به نظرش مشکوک می آید و جریان را برای مادرش تعریف می کند. مادر همان جالبخندی می زند و می گوید که حتما برای دخترشان خواستگار آمده که این قدر وسواس دارند.

سمیرا تعریف می کند: مادر مهدی آقا من را در روضه های دهه محرم مادرم که هر سال در خانه مان برگزار می شد، دیده بود و از

نجمه موسوی زاده بعضی وقت ها اتفاقی ساده، بدون اینکه کسی جدی اش بگیرد، می تواند مسیر زندگی آدم ها را عوض کند. یک رفت و آمد ساده، یک خرید معمولی یا حتی وسواس یک مادر برای جزئیات ریز خانه. آن روز هیچ کس نمی دانست همان تصمیم جزئی مادر، سرنوشت سمیرا طوسی ساکن محله شهید بهشتی را به مسیر تازه ای خواهد برد.

● ● وسواس مادر برای پذیرایی

سمیرا هجده ساله بود که در یک اردوی فرهنگی، تفریحی شرکت کرد؛ اردویی که قرار بود حال و هوایش را عوض کند اما بی آنکه بداند، مسیر زندگی اش را هم تغییر داد. آنجا یکی از شرکت کنندگان اردو او را برای برادرش پسندید. شماره خانه سمیرا از یکی از دوستانش گرفت و خیلی زود پای رفت و آمدهای رسمی و خواستگاری به میان آمد. او تعریف می کند: حدود یک ماهی خانواده ها رفت و آمد داشتند. صحبت ها جدی شد تا اینکه بالاخره جواب بله را دادیم.

سمیرا نمی دانست در همان روزها، یکی از همسایه ها هم او را برای پسرش در نظر دارد؛ پسری که از قضا دوست صمیمی برادرش بود و در نزدیکی خانه شان مغازه فروش مواد غذایی داشت. درست در شبی که قرار بود خانواده خواستگار برای مراسم بله برون به خانه شان بیایند، اتفاقی ساده اما سرنوشت ساز رخ داد.

سمیرا می گوید: مادرم به حمید، برادرم، گفت برو از مغازه دوستش بستنی بخر. وقتی



● ● تصمیمی بدون رودربایستی

پدر مهدی با پدر سمیرا صحبت می کند و اجازه خواستگاری می خواهد. پدر سمیرا وقتی به خانه برمی گردد، نظر دخترش را می پرسد. سمیرا می گوید: گفتم هرچه نظر بزرگ ترها باشد. وقتی شنیدم پدرم نظرش نسبت به مهدی آقا مثبت است و او را آدمی شناخته شده و مطمئن می داند، من هم جواب مثبت دادم. او ادامه می دهد: مادرم رویش نمی شد با خانواده ای که جواب مثبت داده بودیم، تماس بگیرد و بگوید نظرم ان عوض شده است، اما پدرم گفت پای سرنوشت و آینده دخترمان در میان است و باید رودربایستی را کنار گذاشت.

و این گونه بود که خریدن یک بستنی ساده، سرنوشت زندگی سمیرا طوسی را به مسیری دیگر برد.

نوجوان رزمی کار محله طرق با فعالیت بدنی بهتر درس می خواند

شارژ شدن با ورزش



امید محله

● ● چه کسانی مشوقت بودند؟

پدر و مادرم با هموار کردن مسیر، همیشه مشوقت بودند. در تمام مسابقه ها مادرم و خاله ام کنارم حضور داشتند. همچنین ارشدم، شهناز هراتی، و مربی ام، فهیمه عبدی، نقش مهمی در تشویقم برای ادامه تمرین ها داشتند. مدیر مدرسه ام، خانم تیموری، هر بار که مقام می آورم، برایم بتر بزرگی چاپ می کند و در مراسم صبحگاه تشویق می کند.

● ● پیش بردن هم زمان ورزش و درس سخت نیست؟

با برنامه ریزی از درس هایم عقب نمی مانم. ورزش انرژی ام را دوباربر می کند. بعضی از والدین تصور می کنند ورزش وقت فرزندشان را می گیرد، در حالی که بچه ها نیاز دارند انرژی شان را تخلیه کنند.

● ● اوقات فراغت یک ورزشکار چطور می گذرد؟

اگر تمرین ورزشی نداشته باشم، مطالعه می کنم. عضو کتابخانه فرزانه جامع هستم و کتاب به امانت می گیرم. آخرین کتابی که خواندم «قصه های شاهنامه» بود. مدتی هم به کلاس نقاشی و سیاه قلم رفته ام و در اوقات فراغتم این هنرها را تمرین می کنم.

● ● اگر ورزش رزمی را شروع نمی کردی، چه رشته ای را انتخاب می کردی؟

یکی از ورزش ها والیبال و شنا.

● ● برای آینده ات چه برنامه ای داری؟

دوست دارم در رشته تربیت بدنی تحصیل کنم و ورزشم را به صورت علمی ادامه بدهم. آرزویم این است که روزی مربی توانمندی شوم.

● ● سختی ها باعث نشد منصرف شوی؟

حتی یک لحظه هم تصور منصرف شدن به ذهنم نیامد. دیدن تمرین های سایر هم باشگاهی هایم به من انگیزه می داد و باعث می شد بیشتر تلاش کنم.

● ● رمز موفقیت در این

مدت کوتاه چه بوده است؟

پشتکار و تلاش مداوم. تمرین های زیادی انجام می دهم و حتی زمانی که در خانه هستم، تمرین می کنم. فکر می کنم اگر بخوام موفق شوم، باید تلاش کنم و از بعضی تفریح ها بگذرم تا بتوانم مقام های خوبی به دست بیاورم.



سمیرا منشادی این ایش بزرگ سیزده سال دارد و از نه سالگی رشته دفاع شخصی را آغاز کرده است. او زمانی که اجرای گروهی دفاع شخصی کاران را در مدرسه اش دید، علاقه اش به این رشته آن قدر زیاد شد که تصمیمش را گرفت و روز بعد در باشگاه محله ثبت نام کرد.

اکنون چهار سال از آغاز فعالیت ورزشی نیایش می گذرد و او در این مدت موفق شده است سه مقام اول کشوری و یک مقام نقره استانی در رده نونهالان کسب کند. نیایش در رشته دفاع شخصی، سبک «رزم توسی»، فعالیت می کند و دارای کمربند قهوه ای است. او هدف بزرگی در سر دارد و می خواهد مسیر را برای سایر بانوان و دختران علاقه مند به ورزش های رزمی در محله طرق هموار کند تا بتوانند با امکانات بهتر، این رشته ورزشی را دنبال کنند.

● ● چرا این رشته را دنبال می کنی؟

دفاع شخصی اراده ام را تقویت کرده و باعث شده است برای رسیدن به هر خواسته ای تلاش کنم. به نظر من، این رشته برای همه بانوان و دختران، نیاز است و باید بتوانند در برابر آسیب ها از خودشان دفاع کنند.

● ● تمرین های این رشته برای سخت نبود؟

اوایل بعضی از تکنیک ها را نمی توانستم به درستی انجام بدهم و بارها اشتباه می کردم. تمرین و تکرار زیادی داشتم و با صبر و پشتکار توانستم کم کم به نتیجه دلخواهم برسم.



مدرسه راهنمایی شهید حیرانی در سال ۱۳۳۰
احداث شد. این بنا قدیمی‌ترین ساختمان
خیابان ملک الشعراء بهار ۲۹ است. دبیرستان
نمونه دولتی مبین نیز سال ۹۲ نزدیک این
مدرسه ساخته شد.



به افتخار شهدای مدافع سلامت

فرامرزی | خیابان شهدای مدافع سلامت در بولوار ملک الشعراء بهار قرار دارد. قدمت این معبر به دهه ۳۰ می‌رسد. پیش از اینکه به نشر در انتهای این خیابان افتتاح شود، کارخانه نان قدس رضوی به جای آن قرار داشت. در دهه ۶۰ این معبر «شهید همت» نام داشت؛ سپس «شهید محمود صابری» و بعد از آن «شهیدان عامل» نام‌گذاری شد تا اینکه یکم شهریور ۱۴۰۰ در دوره کرونا «شهدای مدافع سلامت» نام گرفت. دبیرستان حیرانی، ساختمان به نشر، پزشک قانونی، ساختمان اداری دانشگاه جامع علمی کاربردی و احداث استان خراسان رضوی و اورژانس عدالتیان به ترتیب در این معبر احداث شدند.

ملک الشعراء بهار ۲۹
محله جنت



اورژانس بنیاد خیریه عدالتیان، بزرگ‌ترین
مرکز تخصصی اورژانس کشور، سال ۱۳۹۲ توسط
بنیاد خیریه عدالتیان ساخته، تجهیز و افتتاح
شد. مساحت آن بالغ بر ۱۲ هزار و ۵۰۰ متر مربع است
و برای خدمت‌رسانی به مردم، به بیمارستان
امام رضا(ع) مشهد اهداء شده است.

وجود پزشک قانونی و مرکز تخصصی عدالتیان
باعث ترافیک شدید و در نتیجه نبود جای پارک
شده است. بیشتر ساختمان‌های این خیابان،
تجاری است اما همان تعداد محدود ساکنان
آپارتمان نیز از پارک خودرو مقابل پارکینگ
منازلشان گلایه مند هستند.



مرکز پزشک قانونی مشهد در سال ۱۳۹۲ افتتاح
شد. این مرکز دارای سالن تشریح و آزمایشگاه است.
بیشترین مراجعات به این خیابان مربوط به
این مرکز است.